



راویان مُکْتَب:
کاربرد داده‌های رجالی
برای شناسایی جریان‌های فرهنگی^۲

(صفحة ۴۴-۷۷)

دکتر حامد خانی (فرهنگ مهروش)^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲ / ۸ / ۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲ / ۹ / ۸

چکیده

تاریخ آموزش و پرورش در سده‌های نخست فرهنگ و تمدن اسلامی، مبهم و تا حدود زیادی ناشناخته است. آگاهی‌های چندانی در باره متون درسی این دوره، روش و برنامه‌های تدریس، جایگاه اجتماعی معلمان، و میزان فرهنگ‌پذیری نسبت به این آموزشها در بلاد مختلف جهان اسلام در دست نیست. گذشته از آن که مورخان ضرورتی برای بحث در باره آموزشهای ابتدایی حس نکرده‌اند، بیشتر معلمان این دوره نیز، شخصیت‌های علمی برجسته‌ای محسوب نمی‌شده‌اند که از دید آنها شایان توجه بنمایند. با اینحال، برخی از معلمان دوره‌های ابتدایی آموزش، گاه و بیگاه به عنوان راویان حدیث نیز شناخته شده‌اند و نامی از آنها در کتب رجال و حدیث نه در اثر اشتغال اصلی آنها، بلکه به تبع پرداختنشان به روایات جای گرفته است. در این مطالعه کوشش می‌شود با گردآوری این قبیل

www.fimehrvash.com

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد آزادشهر

۲. این مقاله، از طرح پژوهشی مصوب دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آزادشهر با عنوان *سنجش میزان کارآیی داده‌های رجالی در بازشناسی آثار بازمانده از معلمان دوره‌های ابتدایی سده‌های نخست اسلامی* استخراج شده است (سال اجراء: ۱۳۹۱ش).

داده‌های رجالی و کوشش برای تحلیل و پردازش آنها با روشهای نوین تحلیل متون تاریخی، تلاشی به منظور بازشناسی این معلمان و شخصیت علمی و اجتماعی‌شان، و سپس ارائه تصویری واضح‌تر از وضعیت آموزش ابتدایی سده‌های نخستین اسلامی صورت گیرد.

کلید واژه‌ها: مدارس اسلامی، کتاب، تاریخ آموزش و پرورش، مکتب‌خانه، آموزش ابتدایی.

مقدمه

پایه‌های آموزش و پرورش پیشرفته در سطوح بالای مدارس کهن جهان اسلام، کسانی هم به تربیت دانش‌آموزان سطوح مقدماتی اشتغال می‌ورزیده‌اند. این معلمان که در «کتاب» - یا همان مکتب‌خانه - مشغول به کار بودند، معمولاً «مکتب» خوانده شده‌اند. گفته شده است که مکتبان، افزون بر آموزش خواندن و نوشتن به کودکان، آموزگاران خوش‌نویسی، آداب دینی، و تعالیم ابتدایی دیگری از این دست نیز به کودکان بوده‌اند (رک: سمعانی، ۵/ ۳۷۲).

آگاهی‌های تاریخی ما در باره این دسته، شیوه کار، نحوه گذران زندگی، و گستره تعالیشان به شاگردان، بسیار محدود است. به جز یک چند گزارش کوتاه و مختصر، یا توضیحاتی استطرادی در ضمن بحثهای دیگر، به نظر می‌رسد مورخان ضرورتی در یادکرد اوصاف این قوم نمی‌دیده‌اند (برای برخی از این گزارشها، رک: کرامتی، ۶۲۶-۶۲۷).

الف) ابهامها در باره جایگاه اجتماعی مکتبان

آن سان که در همین معدود گزارشهای بازمانده بازتاب یافته است، گاه این قوم را به سبب آگاهیهای اندک علمی به سخره گرفته، و گاه رواج مثلثایی چون «أحمق من مُعَلِّمِ كِتَابٍ» (نادان‌تر از معلم مکتب‌خانه) را کنایه از بی‌دانشی این قوم دانسته‌اند (برای

نمونه، رک: جاحظ، ۱/ ۱۴۰ به بعد، سراسر باب «ذکر معلمین». گاه در مقام بسط سخن در باره بی‌دانشی فردی، گفته‌اند که «کودکان و معلمانشان پیش وی درس می‌خوانند» (ابن خالویه، ۱۰)؛ بدین معنا که وی هیچ صلاحیت ندارد که مرجع علمی تلقی شود. این قبیل گزارشها، به‌وضوح از جایگاه و پایگاه اجتماعی بسیار پایینی برای این معلمان حکایت می‌کنند. از دیگر سو، همین آگاهیهای اندک نشانگر حضور مردان نام‌آوری چون محمد بن مستنیر (همان «قُطرب نحوی»؛ برای وی، رک: خطیب، تاریخ...، ۴/ ۶۷)، و امثال وی در فهرست این معلمان است؛ بویژه در دربارها، که چهره‌هایی سرشناس همزمان با اشتغالات علمی در سطوح عالی به تربیت کودکان هم گماشته می‌شدند.

از دگر سو، نام شمار قابل توجهی از این مکتبان، به عنوان راویان حدیث در آثار روایی جهان اسلام دیده می‌شود؛ امری که با تحصیلات بدوی و پایگاه اجتماعی دونی که گاه برایشان گزارش می‌شود، قابل جمع نیست. چگونه ممکن است پایگاه اجتماعی معلمان ابتدایی آن قدر پست باشد که مثلی سائر برای نادانی و حماقت و سادگی باشند و از دیگر سو، بزرگان قوم بر حدیث ایشان اعتماد ورزند؟ - حدیثی که همیشه با حساسیتهای ویژه‌ای نسبت به اعتبار ناقلاش نگریسته می‌شده است.

برخی محققان دوران معاصر، جایگاهی بس متفاوت برای مکتبان ترسیم کرده‌اند. برای نمونه، خوتیر ینبول^۱ - محقق هلندی - مکتبان را بسیار فراتر از آموزش به کودکان، و در کنار «وَرَّاقان»، «مُسْتَمْلِیان» و «مُعیدان»، همچون دستیارانی با مرتبه‌های علمی مختلف در کنار شیوخ (استادان صاحب کرسی) مدارس بزرگ، در نظر گرفته است (ص 725؛ برای تبیین این معنا، رک: مهرش، سنجش...، ۱۸-۱۹)؛ امری که از یک سو مستند به مأخذی جز اعتبار علمی او خود نیست؛ و از دیگر سو، این اعتبار علمی تأمل

1. Juynboll

بیشتر در آن، و پرهیز از رد سریع و نسنجیده را ضروری می‌کند.

مجموع این شواهد اندک و متناقض، موجب می‌شود که ارائهٔ تصویری دقیق از نظام آموزشی رایج در سطوح پایینی تحصیلی در تمدن اسلامی، و جایگاه و پایگاه اجتماعی معلمانش یا همان «مکتبها»، مواد درسی این مقطع تحصیلی، سنین آموزش، و هر چه از این دست، بسیار اندک و نارسا باشد.

ب) تأملات

با تکیه بر شواهد بازمانده در کتب تاریخی چندان بیش از این در بارهٔ معلمان سطوح ابتدایی نمی‌توان سخن گفت. عمدهٔ مورخان تاریخ تعلیم و تربیت اسلامی نیز تا کنون تنها بر شواهد مندرج در کتب تاریخی صرف تکیه داشته‌اند. پرسش اینجاست که آیا می‌توان با کاربرد منابعی دیگر، یا بهره‌جویی از روشهایی متفاوت برای استخراج داده‌های تاریخی از آثار کهن، راهی برای جبران این کمبود منابع، و حصول تصویری واضح‌تر از وضعیت تعلیم و تربیت سطوح مقدماتی در سده‌های متقدم تمدن اسلامی جست؟

چنان که گفتیم، این معلمان عموماً با لقب «مکتب» شهره‌اند. برخی از ایشان، افزون بر آموزش به کودکان عموم، برای آموزش کودکان اشراف هم به کار گرفته می‌شده‌اند؛ که در آن صورت، افزون بر لقب «مکتب»، عنوان «مؤدب» نیز بر اینان اطلاق شده است. برخی از این مکتبان و مؤدبان، راویان حدیث هم بوده‌اند و نه به اقتضای اشتغال اصلی خویش در آموزش کودکان، که به ضرورت نقل روایات، همراه با دیگر محدثان در اسانید کتب حدیثی یاد شده‌اند. بدین سان، گاه گزارشهایی هرچند کوتاه در بارهٔ حیات، بوم، تاریخ درگذشت، اعتبار علمی، نوع منقولات، و دیگر زوایای زندگی‌شان ثبت شده است. این گزارشها نیز البته از دستبرد زمان مصون نبوده، و همانند دیگر مرویات حدیثی در خلال بیش از ۱۴ سده، به انواع و اقسام تصحیفات و تحریفات

آمیخته‌اند.

باینحال، به نظر می‌رسد یک دسته از اطلاعات تاریخی مهم و قابل اعتنا در باره تاریخ تعلیم و تربیت اسلامی بویژه در سده‌های نخست هجری از این طریق، بازیافتنی باشد. شاید بد نباشد برای بازشناسی زوایای تاریک تعلیم و تربیت سطوح مقدماتی تمدن اسلامی در دورانهای کهن آن، داده‌های محدثانه را مرور کرد و با تلاش به‌منظور بازشناسی راویان مکتب، و استقرای شواهد بازمانده از حیات آنها، برای بازسازی تصویری دقیق‌تر از جریان فرهنگی «تعلیم و تربیت مقدماتی در جهان اسلام» کوشید.

بر پایه تأملات فوق، در این مطالعه کوشش می‌شود پاسخی برای این پرسشها حاصل گردد: اولاً، بر پایه داده‌های محدثانه، مکتبان در کدام بومها گسترده بوده‌اند و ریشه در چه دورانها و بومهایی داشته‌اند؟ ثانیاً، با تکیه بر منابع حدیثی و رجالی جهان اسلام، چه وظایف و نقشهای اجتماعی، و چه پایگاه علمی و جایگاه اجتماعی را می‌توان برای مکتبان سراغ داد؟ و ثالثاً، آیا می‌توان با نظر در داده‌های محدثانه، تصویری واضح‌تر از تحولات سطوح ابتدایی آموزش و پرورش در جهان اسلام ارائه کرد؟

پ) روش

پیش از این، وایسفایلر^۱ - محقق آلمانی - در اثر خویش با عنوان «جایگاه مستملیان در دانش برساخته عربها»^۲، پژوهشی مشابه را در باره جایگاه گروهی دیگر از دست‌اندرکاران نهاد آموزش در جهان اسلام پی گرفته است. وایسفایلر در این مطالعه کوشیده است نخست با تهیه فهرستی از کلیه مستملیان سرشناس جهان اسلام - بر پایه آنچه در آثار تاریخی و حدیثی ثبت شده است - و تحلیل داده‌های جزء نگر در باره هر یک از این مستملیان، به تحلیلی کلی‌تر از جریان استملاء در جهان اسلام دست یابد

1. Weisweiler, M.

2. Das Amt des Mustamli in der arabischen Wissenschaft

(رک: وایس‌فایلر، سراسر مقاله).

اثر وی از این حیث شباهت تامی با هدف این مطالعه دارد. ما نیز خواهیم کوشید با تهیه فهرستی از مکتبان و سپس کوشش برای شناسایی تک تک آنها و تکمیل آگاهی‌هایمان در باره هر یک، تصویری واضح‌تر از جریان اجتماعی آموزش و پرورش مقدماتی در جهان اسلام حاصل کنیم. باینحال، تمایزی نیز میان این دو مطالعه هست که باید مورد توجه قرار گیرد: مطالعه ما بر داده‌های محدثانه تکیه دارد. خواهیم کوشید روایات منقول توسط عالمان مسلمان، و هم گزارشهایی را که در شرح حال هر یک از این مکتبان گردآورده‌اند، همچون منبعی تاریخی در نظر بگیریم؛ روشی که تا کنون کمتر به کار گرفته شده است.

از آنجا که عمده داده‌های محدثانه برای تأمین هدفی دیگر تدارک شده‌اند، معمولاً به شکل خام و بدوی خود قابل استفاده نیستند و نخست باید با روشهای مختلف پردازش اطلاعات، به نحوی برای کاربردشان در مطالعه ما بازپردازش گردند. برای این منظور، خواهیم کوشید با تکیه بر «علوم وابسته به تاریخ»، این گزارشهای خام را به اطلاعاتی قابل استفاده برای هدف خویش تبدیل کنیم. گذشته از این، بهره‌جویی از داده‌های محدثانه در یک مطالعه تاریخی، و هم کاربرد روشهای مورخانه برای یک مطالعه حدیثی، شیوه‌هایی نو و کم‌سابقه در ادبیات پژوهشی معاصر محسوب می‌شوند. بدین سان، لازم است قدری نیز روشهای پژوهش خود را تبیین کنیم.

بر این پایه، مطالعه ما سه بحث را دربرخواهد گرفت: اول، شناخت ابزارهای کارآمد تحلیل داده‌ها برای این مطالعه؛ دوم، شناخت جزء نگرانه تک تک مکتبان و کوشش برای دسته‌بندی داده‌های تاریخی برآمده از این مطالعه جزء نگرانه، و سرآخر، کوشش برای تحلیل این شواهد و دستیابی به درکی کلی و کلان از نظام آموزش ابتدایی جهان اسلام در سده‌های نخستین، و تحولات آن.

ابزار تحلیل داده‌ها

الف) انواع داده‌های تاریخی مندرج در کتب حدیثی

با شناخت انواع داده‌هایی که می‌توان از روایات استخراج کرد، و شناسایی و طبقه‌بندی آنها، خواهیم توانست همین اول کار برآوردی از نقاط قوت و ضعف روش خویش داشته باشیم، و احیاناً راههایی نیز برای رفع مشکلات بیابیم.

۱) طبقات رجال و اسناد حدیث

ویژگی مهم و بی‌نظیر روایات اسلامی - در قیاس با گزارشهای بازمانده از ادیان دیگر - مستند بودن آنهاست. همچنان که برخی عالمان مسلمان هم به تأکید یادآور شده‌اند، پدیده اسناد از ویژگیهای امت اسلام است (رک: غفاری صفت، ۴۳). اسناد، روشی بوده است که مسلمانان، بتوانند افزون بر نشان دادن اعتبار مرویات خویش، سلسله نقل خود را تا بزرگان دین برسانند (ابن حبان، *المجروحین*، ۱/ ۲۵) و در این اتصال سند، برای خود شرافت نیز دیده‌اند (ابن صلاح، ۱۵۵-۱۵۶).

لازمه چنین اسنادی، وجود زنجیره‌ای از اشخاص است که پی در پی هم آمده باشند و هر یک، سخن را از استاد خویش در نسلی قبل، نقل کند. بدین سان، می‌توان در برخورد با مجموع روایات اسلامی، نسلهای مختلفی از راویان را مشاهده کرد که پی در پی آمده، و هر یک در جای خود ایفای نقش کرده‌اند. اگر به مجموع راویان حدیث در طول تاریخ همچون یک جریان اجتماعی بزرگ بنگریم، برای دسته‌بندی جریانهای فرعی تر آن، نیازمند شاخصها و معیارهایی هستیم. یک شاخص، طبقه فرد است.

اصطلاح «طبقه» در فرهنگ اسلامی، از دیرباز برای دسته‌بندی راویان حدیث به کار می‌رفته است (برای پیشینه این اصطلاح در فرهنگ اسلامی، رک: پاکتچی، *مکاتب...*، ۱۳ به بعد). این اصطلاح، ناظر به گروهی از افراد است که در یک یا چند ویژگی زیستی یا فرهنگی مشترک بودند. مثلاً، به همه مسلمانانی که توانسته بودند پیامبر

اسلام (ص) را از نزدیک ببینند و از ایشان تعالیمی فراگیرند، «طبقة صحابه» اطلاق گردیده است. به همین ترتیب، همه آن دسته از افراد که نزد این صحابه آموزش دیدند، «تابعین» خوانده شده‌اند. این اصطلاح برای اشاره به عالمان در دوره‌های بعد نیز به کار گرفته شده است، و بدین ترتیب، مثلاً، همه اشخاصی را که توانسته بودند نزد عالمان بزرگ یک نسل تحصیل کنند، یک «طبقه» در نظر گرفته‌اند (برای نمونه، رک: ابن حجر، مقدمه...، ۷؛ نیز رک: ژیلیو، ۷).

در فرهنگ اسلامی، تفکیک راویان حدیث بر پایه دوره‌های زمانی محدودتر نیز رایج بوده است. گاه عالمان یک طبقه را به دو یا سه نسل متمایز دسته‌بندی کرده‌اند. مثلاً، همه اعضای طبقه صحابه را به دو رده «صحابه صغار» و «صحابه کبار» دسته‌بندی کرده‌اند (رک: ذهبی، سیر...، ۱ / ۹۹)؛ دو دسته‌ای که به‌وضوح رویکردها و مواضع علمی، سیاسی و فرهنگی آنها به اقتضای همین تمایز نسلشان با یکدیگر متمایز است (همانجا). به همین ترتیب، عالمان عصر تابعین را نیز به سه نسل تفکیک نموده‌اند که با تعبیری همچون «نسل اول از طبقه تابعین»، و مانند آن مورد اشاره قرار می‌گیرند (همانجا؛ نیز رک: طبقات مختلف صحابه، تابعین و اتباعشان در سراسر کتاب طبقات ابن سعد).

فهم منطق این رده‌بندی تا حدود زیادی ساده است. اگر فرض کنیم عمر مفید زندگی علمی یک دانشمند، حدود سی سال است، می‌توانیم وی و همه هم‌دوره‌هایش را که تقریباً در همان دوره زمانی اشتغال علمی داشته‌اند، یک نسل بدانیم. آن گاه، همه شاگردان این نسل را، خواه آنان که در اوایل این دوره سی‌ساله نزد این نسل شاگردی کرده‌اند، و خواه آنان که متعلق به اواخر این دوره هستند، می‌توانیم طبقه شاگردان این نسل تلقی کنیم.

اکنون، اگر توجه داشته باشیم که عمده آثار رجالی به شاخص «طبقه» توجه

داشته‌اند - و همواره نسبت به این که هر یک از راویان، خود به کدام طبقه متعلق است و نزد چه نسلی تحصیل کرده، حساس بوده‌اند - می‌توانیم، بازه زمانی زندگی بسیاری از راویان حدیث را با تخمینی دقیق حدس بزنیم؛ حتی آن دسته از راویان که گزارشهای دقیقی در باره دوره زندگی‌شان به ما نرسیده است (برای نمونه‌ای از کاربرد این روش، رک: مهروش، «محمد...»، سراسر مقاله).

۲) روابط استاد و شاگردی

از دیگر شواهدی که باز در سلسله اسانید یک حدیث قابل پی‌جویی است، روابط استاد و شاگردی میان افراد مختلف است. ساده‌ترین و بارزترین معنای نقل حدیث یک استاد، آن است که شخص دانشجو پای درس آن استاد نشسته، و از میان استادان فراوانی که می‌توانسته نزدشان برای تحصیل حاضر شود، وی را برگزیده است.

صدالبته مواردی نیز می‌توان یافت که بدون آن که فردی نزد استادی شاگردی کند، نامش به عنوان راوی حدیث وی شناخته شود؛ امری که ممکن است ریشه در دست‌یابی به حدیث با وجاده، جعل، تصحیف، تدلیس، یا هر چه دیگر از این دست داشته باشد، و البته با مطالعه دقیق شواهد، معمولاً قابل شناسایی است (برای نمونه‌ای از بحثهای نظری در باره این قبیل مشکلات عارض بر حدیث، رک: سبط ابن عجمی، سیوطی، سراسر هر دو اثر). بااینحال، احتمال وجود این اشکال، هرگز بدان معنا نیست که نتوان با مطالعه اسانید یک محدث، به حلقه شاگردان و استادانش راه جست.

بی‌تردید، همواره می‌توان اندیشه‌ها و تفکرات مذهبی و گرایشهای سیاسی یک راوی را بر پایه وابستگیهای علمی وی بازشناخت و گویاترین معنای نقل روایت از یک استاد، وابستگی به حلقه علمی او و ارتباط با آن حلقه است.

نوع روایاتی نیز که یک شاگرد از استاد خویش نقل می‌کند، معنادار است. برخی

شاگردان، حاضر بوده‌اند روایات استاد خویش را در همهٔ زمینه‌های فقهی، اخلاقی، کلامی، عبادی و جز آن، نقل کنند. برخی دیگر نیز در نقل روایات فقهی - که حساسیت بیشتری از دید ایشان داشته‌اند - احتیاط می‌کرده، و بااینحال، مثلاً در نقل روایات تاریخی از آن استاد، اشکالی نمی‌دیده‌اند. این رویکردها همگی معنادار است و نوع قضاوت شاگرد را نسبت به استاد خویش حکایت می‌کند. می‌توان با دقت در این قبیل شواهد، به شناخت قابل توجهی از روحیات و تفکرات یک محدث دست یافت؛ محدثی که گاه ممکن است بسیار ناشناس باشد.

۳) اندیشه‌های بازتابیده در روایات هر فرد

افزون بر آن که می‌توان یک راوی را با نظر در شخصیت استادان و شاگردان مشهورترش بازشناخت، بهترین معرف اندیشهٔ هر کس، روایاتی است که او خود نقل می‌کند. شاید گفته شود راوی ناقلی بیش نیست و نه سخنان خود، که سخنان بزرگان دین را روایت می‌نماید.

لازم است که در مقام پاسخ، به جایگاه عنصر گزینش در نقلها توجه کرد. از دید عموم محدثان مسلمان، نقل کردن روایتی که از نگاه خود راوی ناصحیح، و منافی اصول دین و مذهب او، و دروغ بستن بر پیامبر (ص) باشد، حرام است (برای نقلهای مختلف روایتی مشهور از پیامبر (ص) در این باره، رک: طبرانی، سراسر اثر). گذشته از این، در عین آن که راست گفتن واجب است، هیچ راوی ضرورت نمی‌داند که هر آنچه سخن راست را که در طول عمر خود شنیده است، برای دیگران روایت نماید. بی‌تردید هر یک از روایان، از میان روایات فراوانی که شنیده است، برخی را که از دید خود وی نیز نشرش لازم و ضروری است، منتشر، و به طبقهٔ شاگردان منتقل می‌کند.

برخی از این روایات ممکن است از بزرگان دین صادر، و بسا که برخی نیز مجعول یا تحریف شده باشند. بااینحال، مهم آن است که این روایات را راوی مورد نظر ما

صحیح دیده، و شایسته آموزش به دیگران دانسته است. بر این پایه، می‌توان به دین‌شناسی او، گرایشهای مذهبی و اعتقادی و اخلاقی، و حتی گاه رویکردهای سیاسی پی برد.

ب) انواع داده‌های تاریخی مندرج در کتب رجال

اگر در لابه‌لای روایات با پردازشهای متنوع اطلاعات می‌توان به شناختی از راویان مورد نظر دست یافت، گزارشهای رجالی آن حسن را دارند که توسط عالمانی متخصص، به قصد شناساندن راویان تألیف شده‌اند و معمولاً، می‌توان انتظار برد که حجم قابل توجهی از آگاهیها را در باره محدثان مختلف، بتوان لابه‌لای این آثار پیدا کرد.

با نظر در این آثار، می‌توان به نام دقیق فرد و احیاناً، اسمها و کنیه‌هایی که بدان شناخته می‌شده است، یا نامهای مستعار و یا حتی نامهای اشتباهی که گاه برای وی ذکر شده است راه یافت. به همین ترتیب، معمولاً گزارشهایی در باره محل تولد، و محل زندگی راوی در این قبیل آثار دیده می‌شود. استادان برجسته‌ای که راوی نزدشان شاگردی کرده است، یا شاگردان بزرگی که پرورده است، معمولاً در ضمن معرفی وی مورد توجه قرار می‌گیرند. این معرفی به‌ویژه وقتی اهمیت پیدا می‌کند و معنا می‌دهد که در روایات بازمانده به وساطت فرد، نتوانیم نمونه‌هایی از روایات این شاگردان از فرد، یا روایت خود وی از استادانش را بیابیم.

به همین ترتیب، معمولاً آثار فرد را در این گزارشها یاد می‌کنند؛ آثاری که چه بسا در گذر زمان از میان رفته، و تنها نامشان برای ما باقی مانده باشد. بااینحال، حتی توجه به همین عنوانها نیز می‌تواند بسی گره‌گشایی کند. مثلاً، وقتی می‌بینیم که یک راوی اثری در نقد کتابی دیگر نوشته است، می‌توانیم برآوردی از نگرشهای وی نیز حاصل کنیم؛ یا گاه با پی‌جویی چند اثر در باره یک موضوع در یک دوره تاریخی خاص، به اطلاعات بیشتری در باره آن دوره، و تاریخ اندیشه در آن دست یابیم.

به همین ترتیب، معمولاً اشاراتی به مشاغل راوی و احیاناً روابط سیاسیش، یا حتی تفکرات مذهبی و فرقه‌ایش می‌توان در این قبیل آثار سراغ داد؛ اطلاعاتی که گاه کلمه کلمه آن معنادار، و در شناخت فضای فکری یک دوره تاریخی، یا شناخت یک شخصیت علمی گمنام، راه‌گشاست.

پ) روشهای پردازش اطلاعات

همواره اطلاعاتی که با نظر در کتب حدیثی و رجالی در بارهٔ یک مکتب یا هر راوی دیگری مشاهده می‌شود، به خودی خود نمی‌تواند به تحلیلی علمی از دوره زندگی آن راوی، و حیات فرهنگ و جایگاه اجتماعیش مدد رساند. گاه لازم است اطلاعات مندرج در این قبیل آثار، با کاربرد روشهایی تحلیلی یا تطبیقی، نخست پردازش، و به اطلاعاتی قابل استفاده تبدیل شوند. بدین سان، ضروری است برخی روشهای کاربرده در این مطالعه برای پردازش اطلاعات حدیثی و دست‌یابی به اطلاعاتی مفید از خلال گزارشهای متنوع را نیز یادآور شویم.

۱) اطلاعات نام‌شناختی

نام‌شناسی^۱، از دانشهای وابسته به علم تاریخ است. این رشته علمی، به مورخ مدد می‌رساند که در شرایط کمبود منابع، بتواند با تحلیل نام اشخاص و استخراج اطلاعات تاریخی مندرج در نامها، به داده‌هایی برای تحلیل بهتر مسئله دست یابد (رک: هاردن، سراسر اثر). می‌توان با نظر در برخی نامها، اطلاعات درخوری در بارهٔ صاحبان‌شان پیدا کرد. برخی نامها در گذشته، تنها برای تسمیهٔ غلامان به کار می‌رفته‌اند. وقتی نام کسی دینار، درهم، رباح، کافور، و امثال آن باشد، بی‌تردید وی در دوره‌ای از عمر خویش برده بوده است (برای نمونه‌ای از مطالعات در این باره، رک: مهرش، «بایسته‌ها...»، ۲۱-۲۵). برخی نامها، بی‌تردید حکایت از مذهب صاحب خویش می‌کنند. مثلاً، وقتی

می‌بینیم عالم برجسته شیعی در خراسان، محمد بن عمر کشی نام دارد، می‌توانیم با اطمینانی نسبی دریابیم که پدران وی سنی بوده‌اند و از این خاندان، کشی خود نخستین فرد است که به مذهب تشیع گرویده. به ترتیبی مشابه، برخی نامها حکایت از اصالتی عربی، یا اصالتی ایرانی یا رومی و حبشی برای صاحب خویش می‌کنند؛ همچنان که برخی نامها نیز می‌توانند نشان دهند یک فرد - یا پدران وی - تا مدتها بعد از اسلام، هنوز آیین اسلام اختیار نکرده، و بر مذهب پیشین خویش باقی بوده‌اند.

همچنان که نامها در بردارنده اطلاعاتی تاریخی از عصر نام‌گذاری هستند، کنیه‌ها نیز - همچون یک شیوه نام‌گذاری رایج در میان عربها - می‌توانند گاه و بیگاه، به شناخت بیشتر صاحبانشان کمک برسانند. کنیه، لقبی است مرکب از «اب» یا «ام» به همراه یک جزء دیگر؛ مثل «ابوسعید»، «ام سلمه»، و... این شیوه نامیدن اشخاص نیز حاوی اطلاعاتی درخور توجه است. مثلا، همواره میان کنیه فرد و نام او رابطه‌ای هست؛ آن سان که اگر نام فرد را ندانیم، بر پایه کنیه وی می‌توانیم شهادی برای تأیید یک احتمال در این باره دست و پا کنیم. برای نمونه، معمولا کسانی که نام حسین داشته‌اند، ابو عبدالله کنیه می‌گرفته‌اند (خویی، ۱۰۸/۷؛ نیز رک: شوشتری، ۵۰/۹).

به همین ترتیب، کنیه داشتن، از ویژگیهای اشخاص آزاد بوده است و بردگان هرگز کنیه‌ای نداشته‌اند (رک: ونسینگ، 396؛ نیز رک: ابن اثیر، اسد...، ۱۹۴/۵؛ مفید، ۱/۳۲۳). این قبیل شواهد، می‌تواند گاه شهادی برای شناخت احوال یک فرد باشد (برای یک نمونه از مطالعات روی کنیه‌ها، رک: پاکتچی، «گونه‌شناسی...»، سراسر مقاله).

۲) تحلیل مشیخه

یک روش دیگر که گاه می‌تواند به شناخت بهتر افراد یاری برساند، روش تحلیل مشیخه است. نمونه‌ای از کاربرد چنین روشی را می‌توان در مطالعات انجام شده در باره

ابان بن تغلب سراغ داد. ابان شخصیتی برجسته از اصحاب تنی چند از امامان است که گذشت زمان، موجب خلط میان وی با دیگران، و از میان رفتن شواهد مختلف زندگی و فکر وی شده. همچنان که این مطالعات می‌نمایاند، می‌توان برای شناخت وی، با شناخت یکایک استادان او، و افکار و محل زندگیشان، تحولات فکری ابان، مسافرت‌های او، و میزان تأثرش از استادان مختلف را رصد کرد (رک: مهرش، «مشیخه...»، ص ۲۳۱ به بعد). مثلاً، وقتی ابان شاگرد دو استاد است که یکی در مدینه و دیگری در کوفه می‌زیسته، و هر یک تاریخ درگذشت مشخصی دارند، وی می‌تواند با نظر به زمان درگذشت هر یک، زمان تقریبی شاگردی وی نزد ایشان را پیش‌بینی، و بعد، با شواهد دیگر، تقویت کند.

۳) روش‌های سنتی علوم حدیث

محدثان مسلمان، از دیرباز خود را با مشکلات مختلفی در شناخت راویان مواجه می‌دیده‌اند. گاه یک راوی مشهور تنها در اثر اشتباهی جزئی در ذکر نام (تصحیف)، به دو یا چند راوی غیر مشهور تبدیل شده است؛ آن سان که محدثان برای هر یک زندگی‌نامه‌ای جداگانه نوشته‌اند. محدثان در این قبیل موارد، معمولاً می‌کوشند با نظر به طبقه فرد مورد نظر، استادان و شاگردان او، و اشکال مختلفی از کلمات که قابل تصحیف به یکدیگرند و احتمال تبدیل یکی به دیگری وجود دارد، خطا را دریابند (برای یک نمونه از مطالعات کهن در این باره، رک: ابواحمد عسکری، سراسر اثر).

عکس این حالت نیز ممکن است. گاه چند راوی در اثر شباهت نام و نزدیکی دوره زندگی، با یکدیگر خلط می‌شوند و شخصیتی جدید پدید می‌آید. گاه برخی راویان، به خاطر آن که می‌خواهند شاگردی خود نزد استادی مشهور به کذب را پنهان کنند، یا احیاناً به دلایل سیاسی و فرقه‌ای و... رابطه میان استاد خویش با طبقه استادانش را منکر شوند، نام یا نامهایی را از میان سند حدیث خارج، و اصطلاحاً «تدلیس» می‌کنند

(برای اشکال مختلف تدلیس، رک: خطیب، *الکفایه*، ۳۹۳). محدثان در همه این قبیل موارد می‌کوشند با توجه به نقلهای مختلف یک روایت ضمن آثار مختلف، یا نظر به طبقه استادان و شاگردان وی، و شواهدی از این دست، خطا را بازشناسند. ما نیز در این مطالعه، ناگزیر به کاربرد این روش‌هایم (برای مشکلات و موانع کاربرد روشهای فوق، رک: همو، *سنجش*، ۳۸-۳۹).

شواهد بحث

می‌توان در آثار روایی و تاریخی مختلف، نام ۹۲ تن از افرادی را یافت که به عنوان مکتب یاد شده‌اند (همان، ۴۳ به بعد). نام بسیاری از اینان با تصحیف همراه گشته، و کمبود گزارشهای تاریخی نیز، شناسایی دقیق شواهد زندگی آنها را مشکل کرده است. کوشش خواهد شد با گردآوری داده‌ها در باره حیات این راویان، گزارشهایی که می‌تواند به شناخت تاریخ مدارس کهن بینجامد، بازخوانی و تحلیل گردند.

الف) مروری بر اهم شواهد

۱) جابر بن رستم (زیسته در نیمه دوم سده ۱ق)

ظاهراً وی کهن‌ترین فردی است که نامش به عنوان راوی مکتب ثبت شده، و البته، روایتی از وی در کتب حدیثی بر جای نمانده است. بخاری گزارش می‌کند که وی نزد تابعی کم‌شناخته حدیث شنیده است (بخاری، *التاریخ الکبیر*، ۳ / ۳۹۱). ابن ابی‌حاتم رازی نیز، وی را اهل بصره می‌شناساند (۲ / ۵۰۱).

۲) توبه بن سالم کوفی (د ح ۱۰۰ق)

آن سان که بخاری در *تاریخ کبیر خویش* (۲ / ۱۵۶) بیان داشته، وی اهل کوفه، و از شاگردان زرّ بن حبیش، تابعی کوفی (د ۸۳ق) بوده است. بدین سان باید وی را

شخصیتی زیسته در نیمه دوم سده اول هجری به حساب آورد. نمونه‌ای از روایات او را می‌توان در تفسیر ابن کثیر (۲/ ۴۶۲-۴۶۳) سراغ داد. بخاری (همانجا) توضیح می‌دهد وی مکتب محله یا قبیله نخع بوده است؛ امری که حکایت از آن می‌کند که در کوفه، هر یک از محلات و قبایل برای خود مکتبخانه، و مکتبی داشته‌اند.

۳) ابان بن بشیر (مقا ۱۵۸ق)

افزون بر توصیف وی به مکتب (بخاری، همان، ۱/ ۴۵۳)، گاه وی را به وصف معلم (ابن عبدالبر، ۲/ ۲۹۲)، یا کاتب (طبری، ۶/ ۳۰۴) نیز خوانده‌اند؛ که نشان از اشتغالات سیاسی وی در دربار به عنوان معلم کودکان، و کتابت رسمی دارد (برای تصحیفات گسترده نام وی، رک: مهروش، همان، ۴۶).

طبری در حوادث سال ۱۵۸ق، سبب قتل وی را تازیانه خوردن از مسیب بن زهیر رئیس شرطه خلیفه منصور ذکر کرده است (۶/ ۳۰۴). گویا وی که در فرمانروایی کوفه با برادر مسیب شریک بوده، خودسرانه حکم بن یوسف را به ریاست شرطه آن شهر برگزیده، و موجبات خشم مسیب را فراهم آورده است (ابن اثیر، *الکامل*، ۶/ ۳۴). ظاهراً زندگی وی، ترددی در محیط کوفه و بغداد بوده است؛ همچنان که می‌توان حکم کرد بیش از اشتغال علمی، درگیر امور سیاسی بوده است.

۴) ابومحمد، جعفر بن عون بن ابی جعفر ضبّی (ح ۱۲۰-۲۰۷ق)

تنها ابونعیم (مسند...، ۱۵۵) از فردی با این نام همچون «مکتب»، و از شاگردان ابوحنیفه یاد کرده، و بواقع، جز گزارش او، کمتر خبری از وجود تاریخی چنین فردی در دسترس است (برای بازشناسی شواهد حیات وی از میان تصحیفات گسترده نامش، رک: مهروش، همان، ۴۷-۴۸). نمونه‌های فراوانی از روایات او در آثار شیعیان و عامه بر جای است. بسیاری از این روایات، در باره فضایل علی (ع) است (همانجا). بی‌سبب نیست که ابن رستم طبری (*المستترشد*، ۲۰۸) وی را در میان کوفیانی ذکر کرده است

که به سبب انتساب به علی بن ابی طالب (ع)، مطعون بوده‌اند.

(۵) ابواسحاق ابراهیم بن مجشّر (ح ۱۸۰-۲۵۴ق)

در باره وی سوء تفاهمهای زیادی روی داده است. این فرد با نامی که در بالا یاد شد، هرگز به عنوان مکتب، شناخته نمی‌شده است؛ اما جستجو در باره یکی از مکتبان، ما را سرآخر متقاعد می‌کند که با نامی دیگر برای همین فرد مواجهیم. آن فرد، «ابراهیم بن موسی مکتب» است. ظاهراً ابراهیم بن موسی که این حبان همچون مکتب و محدثی موثق از اهل بغداد می‌شناساندش (*الثقات*، ۸ / ۷۹)، همان ابواسحاق بغدادی مورد نظر ذهبی (*تاریخ الاسلام*، ۱۹ / ۶۹-۷۰) است، و او نیز، همان ابراهیم بن مجشّر است که محاملی (*الامالی*، ۱۷۱، ۲۸۷) و برخی دیگر از وی روایت می‌کنند (رک: مهرش، همان، ۵۲-۵۶؛ برای فهرستی کامل از شیوخ و شاگردان وی، رک: خطیب، *تاریخ*، ۶ / ۱۸۲).

بر این پایه، وی از کاتبان مصاحف قرآنی صاحب سبک بغداد، و از شاگردان یوسف کاتب است (ابن ندیم، *الفهرست*، ۱۰)؛ شاگردی که بر سبک وی افزون هم کرده است. وی نام ابراهیم را در فهرست کسانی می‌آورد که با خطوط اربعة کهن و اصلی آشنایی داشته‌اند و احدی را در عصر خود ابن ندیم، توان نگارش به‌مانند ایشان نیست (همانجا).

(۶) حجاج بن یوسف مکتب (۱۴۰-۲۶۰ق)

کامل‌ترین توصیف را در باره حیات وی، می‌توان در *اخبار اصبهان* ابونعیم دید (۱ / ۳۰۱ به بعد). بر پایه این گزارش کوتاه، نام وی ابومحمد حجاج بن یوسف بن قتیبه همدانی است. وی آموزگار کودکان و معلم مکتبخانه بوده، و عمری دراز در حدود ۱۲۰ سال یافته است. ظاهراً مکتبخانه وی نیز بزرگ محسوب می‌شده؛ آن سان که ابونعیم گزارش می‌دهد بیش از یکصد کودک در آن حضور داشته‌اند.

با وجود عمر طولانی و لابد اسناد عالی او، انتظار می‌رود روایات فراوانی از وی

نقل کنند؛ باینحال، روایات وی اندک است. گرچه نام معدود اشخاصی را همچون مشایخ حدیث وی برشمرده‌اند (رک: ابونعیم، همان، ۱/ ۳۰۲)، عمده روایات بازمانده از او، منقولاً از بشر بن حسین هلالی اصفهانی (د ح ۲۰۰ق) است (برای وی، رک: ابوالشیخ، ۱/ ۳۸۴)؛ شخصیتی مشهور به کذب و جعل که عموم محدثان، روایاتش را تضعیف کرده، و از همین رو نقلش را برنتابیده‌اند (رک: ابن حبان، *المجروحین*، ۱/ ۱۹۰).

از یادکرد ثعلبی از حجاج با وصف «اصفهانی» (۷/ ۲۹۸)، و ارتباطش با استادانی اهل این شهر همچون بشر بن حسین پیش گفته، یا ابومنذر نعمان بن عبدالسلام اصفهانی (رک: خطیب، همان، ۹/ ۲۹)، محدث مشهور اصفهان (برای نعمان، رک: ابن حجر، *تهذیب... ۱۰/ ۴۰۵*)، می‌توان دریافت وی خود نیز در اصفهان ساکن بوده، و مکتبخانه بزرگ خود را در همین شهر دایر می‌نموده است.

به نظر می‌رسد افزون بر یک دو روایت که وی در نقل آنها نیز متفرد بوده است (برای این روایات، رک: ابونعیم، همان، ۱/ ۳۰۲)، اصلی‌ترین اثری که حجاج در انتقال آن به آیندگان خویش ایفای نقش نموده، نسخه‌ای برگرفته از روایات زبیر بن عدی تابعی (د ۱۳۱ق) با حدود ۱۵۰ روایت باشد که تنها ناقل آن بشر بن حسین بوده، و عمده روایات آن با وجود مسند بودن، تضعیف شده است (برای این نسخه، رک: ابن حبان، همان، ۱/ ۱۹۰؛ برای برخی روایات: زیلعی، *تخریج*، ۴/ ۲۳۰؛ همو، *نصب... ۶/ ۱۲۶، ۳۴۹*؛ عقیلی، ۱/ ۱۴۱).

۷) ابوجعفر سامری، احمد بن عبدالله بن یزید هشیمی (ح ۱۹۰- ۲۷۱ق)

وی در سامرا حدیث می‌کرده (خطیب، همان، ۴/ ۴۴۱)، و به تأدیب کودکان درباری اشتغال داشته است (همو، ۴/ ۴۴۲) و صف «مؤدب». مهم‌ترین استاد وی، بر پایه معدود روایات بازمانده، صنعانی (د ۲۱۱ق) است که در نقل روایاتی از وی، بویژه با

گرایشهایی شیعی، متفرد است (همان، ۴/ ۴۴۱؛ برای دیگر استادان وی، رک: مهرش، همان، ۶۰-۶۱). همین امر سبب گردیده است برخی ناقدان حدیث، روایات او را منکر ارزیابی کنند و گاه از بی‌پروایی وی در جعل حدیث و به هم چسباندن اسانید و متنها بگویند (رک: خطیب، همان، ۴/ ۴۴۲؛ ابن حبان، همان، ۱/ ۱۵۲-۱۵۳).

۸) عیسی بن محمد (د ۲۹۳ق)

وی همان فردی است که در نامش روایات ابن بابویه دیده می‌شود (برای نمونه، رک: ابن بابویه، *الامالی*، ۲۹۸؛ همو، *معانی الاخبار*، ۲۳۴) و نمازی وی را یک راوی ناشناس شیعه می‌داند (۶/ ۱۷۲). ظاهراً وی پدر همان احمد بن عیسی و شاء است که ابن عساکر (۱۳/ ۱۲۶) همچون یک راوی سرشناس معرفی می‌نماید و از مکتب بودن پدرش خبر می‌دهد (رک: مهرش، همان، ۶۲-۶۴). وی خود از شاگردان عباس بن مصعب، مورخ مشهور و نویسنده تاریخ مرو (ابن عدی، ۷/ ۹۰؛ نیز ابن عساکر، ۱۴/ ۳۹۴)، و پدرش از نزدیکان موسی بن مهدی (د ۱۷۰ق)، خلیفه عباسی مشهور به «هادی» بوده است (خطیب، همان، ۱۳/ ۲۵). نسبت «اموی» خاندان ایشان (ابن بشکوال، ۱۷۱)، حکایت از اصالتی عربی دارد. به همین ترتیب، شاگردی وی نزد ابوالهذیل علاف (رک: مهرش، همان، ۶۳؛ نیز: ابن حجر، *لسان...*، ۵/ ۴۱۳) نیز حکایت از آن دارد که در دوره‌ای از عمر خویش در محیط عراق ساکن بوده است. گویا عیسی بن محمد از خاندانی عربی بوده، که در مرو ساکن گشته، و از خانواده‌های سرشناس آنها شده‌اند.

۹) ابوجعفر مصری (د ۲۹۶ق)

نام وی، احمد بن محمد بن عبدالعزیز بن رباح قرشی، مشهور به ابن رقراق است. مزّی او را مولای عبدالعزیز بن مروان بن حکم (د ۸۵ ق) - امیر اموی مصر و پدر خلیفه مشهور، عمر بن عبدالعزیز - می‌شناساند (۳۲/ ۴۴۰). ظاهراً عمده حیات وی در سرزمین مصر گذشته است (برای احوال وی، رک: مهرش، همان، ۶۴-۶۸).

دقت در منقولات قاضی قضاعی (برای نمونه، رک: ۱/ ۱۴۹، ۲/ ۱۳۳) آشکار می‌سازد که روایت ابوجعفر، برای وی منبعی مهم در دسترسی به مرویات لیث بن سعد، ابن لهیعه و مالک بن انس بوده است. یکدستی بسیاری اسانید وی، و تکرار مکرر نام خود ابوجعفر، ابن بکیر و در بسیاری مواقع، مالک بن انس در آنها (برای نمونه، رک: همو، ۱/ ۱۴۹، ۲/ ۱۳۳، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۹۹)، این احتمال را تقویت می‌کند که جایگاه وی، همچون اصلی‌ترین راوی آثار یحیی بن بکیر، برجسته باشد. هر گاه در خاطر داشته باشیم که یحیی بن بکیر (۱۵۴-۲۲۶ق)، محدث برجسته مصر، از شاگردان برجسته مالک، و راویان اصلی موطأ اوست، جایگاه ابوجعفر نیز همچون یک حلقه مهم انتقال و گسترش اثر مالک در بوم مصر، درخور توجه خواهد نمود (برای وی، رک: ذهبی، سیر، ۱۰/ ۶۱۲ بعد). ابن ماکولا (۶/ ۱۱۰) نیز به همین امر اشاره‌ای هرچند گذرا دارد. وی ضمن اخبار از نقل تحریر ابن بکیر از موطأ مالک، خبر می‌دهد که در مصر جز شاگردی از شاگردان ابن [ضبط به خطا: ابو] رقرق، روایت موطأ مالک را نزد کسی ندیده است (نیز رک: ذهبی، همان، ۱۶/ ۳۷۶؛ ابن عبدالبر، ۱/ ۱۳-۱۴).

۱۰) ابو عبدالرحمان، آدم بن موسی (ح ۲۴۰- ح ۳۱۰ق)

سهمی (ص ۵۲۳) تنها کسی است که وی را به وصف «مکتب» می‌شناساند. با نظر به شاگردی حسین بن سمسار نزد ابونعیم فضل بن دکین (د ۲۱۸ق) و هم آدم بن موسی (همانجا)، می‌توان آدم را به تقریب از معاصران فضل دانست. پس جای تردید نمی‌ماند که وی همان آدم بن موسی خواری (برای این وصف، رک: بخاری، الضعفاء الصغیر، ۱۵)، از شاگردان بخاری است (زیلعی، نصب، ۱/ ۱۴۲). وی در خوار از توابع ری، ابن حبان (د ۳۵۴ق) را تحدیث کرده است (ابن حبان، صحیح، ۱۳/ ۲۵۸). ذهبی وی را از اهل بخارا دانسته (تاریخ الاسلام، ۲۳/ ۱۵۶)، و البته او در بخارا نیز همانند خوار ری، شاگردانی داشته است (همان، ۲۶/ ۵۵۷). نیز با استناد به شاگردی وی نزد نحاس و

محمد بن عمرو بختری رزاز (عقیلی، ۴/ ۴۰۰، ۴۴۹)، می‌توان اطمینان ورزید وی برای مدتی در محیط بغداد نیز تحصیل و زندگی کرده است. سخن فقیه معاصر آلبانی که می‌گوید «به هیچ ترجمه‌ای برای وی دست نیافته»، به‌خوبی گویای ناشناختگی وی، همانند بسیاری بخاریان دیگر، برای محدثان دوره‌های بعدی است (۵/ ۲۴۲). باینحال، توجه به جایگاه وی در نقل آثار و اقوال بخاری و دیگران (رک: مهروش، همان، ۶۹)، به‌خوبی حکایتگر اعتماد عمومی محدثان اهل سنت به اوست (برای تعیین بازه زندگی، و دیگر شواهد حیات وی، رک: همان، ۶۸ به بعد).

۱۱) محمد بن احمد شیبانی (د ح ۳۵۰ق)

راوی شیعی ناشناخته‌ای است که تصور می‌شد هیچ شواهدی از حیات وی بازنمانده است. باینحال، مطالعه گسترده روایات او موجب شد وی را که از مشایخ ابن بابویه (د ۳۸۱ق) در شهر ری بوده است، به تفصیل بازشناسند (رک: مهروش، «محمد»، سراسر اثر). بر پایه این مطالعات، با نظر به شاگردی شیبانی نزد شیوخی چون محمد بن یعقوب کلینی، ابوالعباس قطان، و ابوجعفر اسدی از یک سو، و میزان گسترده نقل روایات او در آثار ابن بابویه از دیگر سو، باید او را مکتبی ممتاز به شمار آورد. گذشته از این، یادکرد ابن بابویه از شیبانی با «ترحیم» و «ترضیه» (همان، ۱۷۶)، حکایت از نگرش مثبت ابن بابویه به احوال کلی او دارد؛ چه، وی چنین تعبیری را برای برجسته‌ترین استادان خویش همچون پدرش، یا محمد بن حسن بن ولید قمی نیز به کار می‌برد. با این حال، نقل نکردن هیچ روایت فقهی به وساطت انحصاری وی معنادار است؛ چه، احتمالاً وی به سبب شاگردی ابوجعفر اسدی و قرابت فکری با اندیشه‌های غالبانه وی، تضعیف شده است (برای تفصیل بحث از وی، رک: همان، ۱۸۷-۱۹۱).

۱۲) ابن اسد، ابوحامد محمد بن عبدالله (د ح ۳۵۰ق)

وی از استادان ابن شاهین (ابن شاهین، تاریخ... ۲۳۹) و آن سان که خطیب بغدادی

گزارش می‌کند (همان، ۳ / ۶۹)، خود از شاگردان ابراهیم حربی (۱۹۸-۲۸۵ق)، محدث، ادیب، و فقیه ساکن بغداد بوده است. ظاهراً وی همان است که ابن شاهین (د ۳۸۵ق) در *ناسخ الحدیث و منسوخه* (ص ۴۵۸) با نام ابوحامد احمد بن محمد بن اسد مکتب یاد می‌کند؛ با این توصیف که احمد بن محمد، و محمد بن عبدالله، هر دو یک نفرند؛ ولی از یک سو در اثر تشابه اسم، و از دیگر سو به خاطر تسمیه فرد به اسم دو جد مختلف، نام وی تصحیف شده است (رک: مهرش، *سنجش*، ۸۵-۸۷).

سکونت و اشتغال وی به تحدیث، در بغداد بوده است (همانجا). نکته جالب در معدود گزارشهای برجای مانده در باره او این است که خطیب یک بار وی را همچون مکتب، و بار دیگر به عنوان وراق یاد می‌کند. اگر سبب این امر، تلقی شخصی خود او باشد، بدان معناست که در عصر خطیب، این او عمل با هم تداعی می‌شده‌اند؛ و هر گاه منابع او جداگانه چنین کرده‌اند، باز می‌توان دریافت اشتغال به وراقی و مکتبی، دو کار دور از هم و چندان بی‌ربط به یکدیگر نبوده است (رک: همان، ۸۷).

۱۳) ابن مرده (د ۴۳۲ق)

ابوالعباس احمد بن محمد بن یوسف مسجدی اصفهانی، مشهور به ابن مرده، از قاریان و ادیبان نامور شامی در عصر خود بوده است. مهم‌ترین منبع کنونی در دسترسی به شرح حال وی، *تاریخ دمشق* ابن عساکر است و هم اوست که از «مکتب» بودن ابن مرده گفته است (برای نمونه، ۵ / ۴۷۴، ۱۳ / ۵). ابن ابی‌یعلی از وی با وصف «مسجدی» یاد می‌کند (۱ / ۱۸). نیز، تنها ذهبی تاریخ درگذشت وی را آورده است (همان، ۲۹ / ۳۶۳). به استناد نقل روایتی به وساطت وی در فضل احمد بن حنبل، می‌توان تا حدودی مطمئن شد وی خود حنبلی است (ابن ابی‌یعلی، ۱ / ۱۸).

شهرت ابن مرده بیشتر در ادبیات و قرائت بود، تا علم حدیث. گرچه عمده دوران حیات وی در شام سپری شده، گزارشها در باره نام استادان وی حکایت از آن دارند که

وی در عراق نیز به فراگیری علم قرائت اشتغال داشته است (برای شواهد حیات وی، رک: ابن عساکر، ۵/ ۴۷۴؛ ابن جزری، ۲۵۷).

در سخن از جایگاه وی در علم قرائت، گفته‌اند به تسلط بر قرائت ابوعمر و بن علاء، ابن عامر، حمزه، و عاصم بن ابی‌النجود شناخته بوده است (ابن عساکر، ۵/ ۴۷۴). برخی استادان شامی وی نیز عالمان برجسته قرائت شامیانند (ذهبی، معرفة...، ۱/ ۳۷۳). بااینحال به نظر می‌رسد اصلی‌ترین استاد وی ابوحفص عمر بن ابراهیم کتانی (۳۰۰-۳۹۰ق) - عالم برجسته قرائت در بغداد، و از شاگردان ابن مجاهد - است؛ آن سان که گفته‌اند ابن مرده به مصاحبت و نزدیکی با وی مشهور بوده است (ابن جزری، ۹۰). ابن مرده از کتانی، کتاب السبعة ابن مجاهد را روایت کرده، و به نظر می‌رسد از مروجان اصلی آن در دیار شام است (ابن جزری، ۵۸). حتی به نظر می‌رسد روایت وی از این کتاب، یکی از مآخذ اصلی دسترسی نسلهای بعد به این اثر، و خود او از مروجان آن بوده‌اند (برای تفصیل بحث از جایگاه وی در علم قرائت و حدیث، رک: مهروش، همان، ۸۸-۹۰). برخی مرویات وی، آشکارا منقولاتی از بزرگان صوفیه و با صبغه اخلاقی و با مضمون دنیاگریزی هستند و به‌خوبی روحیه تصوف‌گرای او را نشان می‌دهند (ابن عساکر، ۵/ ۸۵، ۵/ ۴۷۴، ۵/ ۴۷۵؛ نیز برای آثار وی، رک: بغدادی، ۱/ ۷۲).

۱۴) ابوعلی احمد بن یحیی مکتب (حدود ۳۰۰-۳۵۰ق)

روایات بازمانده از وی را تنها در آثار ابن بابویه می‌توان سراغ داد. جز یک دو نمونه، روایات بازمانده از وی، بیش از هر چیز به حکایاتی مفصل و مناسب مجالس مذهبی می‌مانند؛ آن سان که به نظر می‌رسد بازنویسی سخنرانیهای فرقه‌ای باشند؛ سخنرانیهایی با همان موضوعات که قصاص به نقلشان علاقه نشان می‌داده‌اند (رک:

مهروش، همان، ۹۱). ابوعلی مکتب، احتمالاً در دوره‌ای از عمر خود با سفر به نواحی شمال عراق و شهر رأس العین در بلاد جزیره، نزد ابوطیب وراق (د ۳۴۷ق) شاگردی و مهارت‌آموزی کرده، و عمده روایات گسترده‌ی وی را شنیده، سفری نیز به جرجان داشته، و در آنجا نزد ابوالحسن مفسر جرجانی هم حدیث شنیده، و سپس در عراق - احتمالاً بغداد - سکونت گزیده، و نزد صولی شاگردی کرده است (رک: همان، ۹۱-۹۵). بر پایه‌ی مجموع شواهد (رک: همانجا)، ابوعلی احمد بن یحیی مکتب یک راوی گمنام و کم‌حدیث است که احتمالاً آموزش‌های علمی زیادی ندیده، و تنها نزد وراقی پرکار در نواحی شمال عراق با اصول کتابت آثار و در پی آن، تا حدودی علوم حدیث آشنا شده، و در کوفه و بغداد نیز نزد محاربی و صولی روایات و حکایاتی معمولاً غیر تخصصی و با صبغه‌ی ادبی و گاه عامیانه شنیده، و آن گاه در سفر ابن بابویه به عراق، همین دانسته‌های اندک را به وی منتقل نموده است.

می‌دانیم ابن بابویه در ۳۶۸ق به ماوراء النهر سفر کرده، و بعد از آن کتاب *کمال الدین* را تألیف نموده است (رک: پاکتچی، «ابن بابویه»، ۶۴). وی در این اثر (ص ۵۵۰) از ابوعلی با تعبیر «رضی الله عنه» یاد می‌کند، که حاکی درگذشت اوست. با توجه به تاریخ درگذشت استادان ابوعلی، یعنی محاربی (د ۳۲۶ق) و ابوطیب وراق (د ۳۴۲ق)، می‌توان به حدس، عمر وی را در دوره‌ای دربردارنده‌ی بازه‌ی زمانی ۳۰۰-۳۵۰ق ارزیابی کرد.

(۱۵) بذیخونی (د ح ۵۵۰ق)

وی معلم قرآنی ساده در شهر بخارا، در سده ۶ق است. نامش ابوالبراهیم اسماعیل بن احمد بن ابراهیم بن محمد، و گویا تنها کسی که وی را می‌شناخته، سمعانی (۱/ ۳۰۱) بوده است. بر پایه‌ی گزارش سمعانی، ابوالبراهیم بذیخونی حافظ قرآن و مربی تعلیم آن بوده، و نزد بزرگانی همچون کشانی (د ۳۹۱ق)، مروح صحیح بخاری در شهر بخارا

(برای وی، رک: ذهبی، سیر، ۱۶ / ۴۸۱) حدیث شنیده، و خود نیز در بخارا شاگردانی چون عبدالعزیز نخشیبی (د ۴۵۶ق)، محدث و حافظ مشهور سمرقندی (برای وی، رک: ابن عساکر، ۳۶ / ۳۴۴) پرورده است. سمعانی توضیح می‌دهد که وی پیری عامی بود که قرآن آموزش می‌داد و من خود هم از وی و هم پدرش حدیث شنیدم (۱ / ۳۰۲). این که سمعانی (د ۵۶۲ق) هم وی و هم پدرش را دیده، و می‌شناخته است، حکایت از آن می‌کند که وی اختلاف سنی جزئی و در حدود نیم نسل (حداکثر حدود ۲۰ سال) با خود سمعانی داشته است. بدین سان، می‌توان بر پایه حدس و تخمین، عمر وی را در حدود ۵۰۰-۵۵۰ق فرض کرد.

ب) پردازش و دسته‌بندی شواهد یافت شده

اکنون می‌توانیم با دسته‌بندی شواهد فوق، به شناختی بهتر از مکتبان دست پیدا کنیم.

۱) امتداد تاریخی جریان فرهنگی راویان مکتب

بر پایه شواهد حاصل شده از مطالعه وی، به نظر می‌رسد که در فرهنگ اسلامی از دورانی بسیار کهن، و حداقل از نیمه دوم سده نخست هجری مکتبانی در جایجای جهان اسلام، در شهرهایی همچون بصره به آموزش کودکان اشتغال داشته‌اند. شهری همچون کوفه با محلات و قومیت‌های مختلف، ظاهراً برای هر یک از محلات بزرگ خود مکتب‌خانه‌ای داشته، و از همین روست که گاه از یک راوی مکتب، با وصف مکتب «قبیله نخع» یا مانند آن یاد کرده‌اند.

مکتبان را در شهرهای مختلف می‌توان سراغ گرفت. از مناطقی همچون بصره و کوفه و قدری دیرتر، بغداد و سامرا و بلاد جزیره گرفته در عراق، تا مکه و مدینه در حجاز، و تا شهرهایی دوردست همچون اصفهان و ری و مرو و بخارا، و حتی شهرهای غرب اسلامی همچون بلاد اندلس، مصر، و جز آنها.

باینحال، به نظر می‌رسد عمده راویان مکتب، اهل عراق و به‌ویژه کوفه باشند. البته

نمی‌توان شتابزده حکم کرد که عراقیان، بیش از مردمان دیگر مناطق به تعلیم کودکان اهمیت می‌داده‌اند؛ چرا که شاید سبب امر، گستردگی بیشتر علم حدیث در عراق باشد؛ نه گستردگی مدارس ابتدایی در این بوم؛ به عبارت بهتر، یک احتمال دیگر آن است که در عراق چنان محافل علم حدیث گسترش داشته‌اند که مشغولان به کاروبارهای مختلف، حتی معلمان کودکان هم بدان توجه نشان می‌داده‌اند. پاسخ صحیح، البته محتاج مطالعه و تأمل بیشتر است. به هر روی، حتی شاید افزون بر اینهمه بتوان محتمل دانست که فرهنگ آموزش ابتدایی کودکان، از عراق به دیگر بلاد جهان اسلام، و به‌ویژه نواحی داخلی ایران گسترش یافته است. سرآخر، باید گفت حد اقل تا نیمه‌های سده ششم این جریان فرهنگی در جهان اسلام، امتداد یافته است.

۲) پیوند میان مکتب‌داری و اصالت عربی

افزون بر این، عمده این مکتبان، حتی آنها که در بلادی دوردست می‌زیستند، اصل و نسبی عربی داشتند. این امر سبب می‌شود محتمل بدانیم که مسلمانان حتی در نواحی دوردست بلاد اسلامی اصرار داشته‌اند کودکانشان تعالیم ابتدایی خویش را - که معمولاً فراگیری قرآن کریم در میان آنها جایگاهی ویژه داشته است، از مریبانی با تربیت و لهجه اصیل عربی فراگیرند. البته، باز اظهار نظر دقیق‌تر، محتاج ادامه یافتن مطالعاتی تکمیلی است.

۳) پیشه‌های جنبی مکتبان

در میان مکتبان برخی نیز نویسنده آثاری ادبی، و احتمالاً کاتبان و ادیبانی چیره دست بوده‌اند. این میان، برخی از مکتبان، به اقتضای همین آگاهی‌شان از فنون کتابت، اشتغالات درباری و سیاسی نیز پیدا می‌کرده، و گاه تا بدانجا در این اشتغالات سیاسی تا بدانجا پیش می‌رفته‌اند که فرمانروایی شهری را برعهده می‌گرفته، و احیاناً جانشان را نیز از کف می‌داده‌اند. شاید آغاز این ورود به دربارها بی‌رابطه با پیشه ایشان به عنوان

معلم کودکان نبوده است؛ امری که اجازه می‌دهد حدس بزنییم از دیرباز و حداقل از حدود سده ۲ق، آموزش و پرورش کودکان درباری، در مکانی مجزا از دیگر کودکان شهر صورت می‌گرفته است. باری، در میان آن دسته از مکتبانی هم که در کار کتابت پیشرفت بسیار داشته، و با این وجود متمایل به همکاری با دربارها نبوده‌اند، برخی افراد از هنر خویش در نگارش اقرارنامه‌ها و شکواییه‌ها و بیع‌نامه‌ها و امثال آن برای عموم بهره می‌جسته، و از این راه امرار معاش می‌کرده‌اند.

در میان مکتبانی که شناخته شدند، کمتر کسی به فقاقت، یا حتی نقل روایاتی فقهی مشهور بود. مکتبان بیشتر به نقل روایاتی اخلاقی، یا در بیان فضیلت صحابه و اهل بیت (ع)، یا داستانهای جذاب پیامبران (ص) و هرچه از این دست علاقه نشان می‌داده‌اند؛ امری که باید سببش را در جایگاه علمی ایشان، و گرایشهای عامیانه‌ای جستجو کرد که معمولاً در میان طبقات فرودست علمی هر جامعه رایج است.

عمده مکتبان، به عنوان یک راوی، شخصیت‌هایی مجهول بودند که شناسایی آنها با زحمت بسیار و پس از جستجوی فراوان و بررسی امکان تصحیفات مختلف امکان پذیر بود. این امر نیز جز آن سببی نداشت که کمتر کسی در میان ایشان، همچون یک چهره علمی شاخص مطرح بود.

باینحال، تردیدی نیست که در میان مکتبان مختلف، برخی همچون معلمان قرآن و آداب، از شخصیتی معنوی و محبوبیتی عمومی برخوردار، و فراتر از این، گاه نیز با آگاهیهای تخصصی خویش در زمینه قرائات قرآن مشهور بوده، و حتی گاه برخی از ایشان، اصلی‌ترین مروج قرائتی خاص در یک بوم به شمار می‌رفته‌اند.

۴) جایگاه مکتبان در نقل حدیث

می‌توان گفت بارزترین چهره مکتبان در نقل حدیث را در آن روایات باید جست که

در نقلش متفردند. سبب امر می‌تواند آن باشد که مکتبان، به اقتضای آگاهی از فنون کتابت، معمولاً به استنساخ آثار نیز می‌پرداخته‌اند و از همین رو - مثل هر مستنسخ دیگری - گاه به آثاری دسترس برده‌اند که جز ایشان، کس را امکان وصول بدانها نبوده است. از همین رو برخی از مکتبان، به وراق بودن هم شناخته می‌شده‌اند. رواج استنساخ در میان مکتبان بدان حد بوده است که گاه برخی از ایشان، به عنوان خطاطانی برجسته و صاحب سبک و احتمالاً اثرگذار بر رسم الخط نیز مطرح بوده‌اند.

تعداد قابل توجهی از مکتبان به جعل حدیث نیز مشهور بوده‌اند؛ امری که نشان می‌دهد آنها به عنوان یک محدث نیز در عصر خویش چهره‌هایی اثرگذار - حداقل در میان عوام - به شمار می‌رفته‌اند؛ آن سان که بتوانند حتی گاه در میراث حدیثی نیز دستی برند و دیگران چنین روایات تحریف شده‌ای را از ایشان بشنوند و باور کنند.

سرآخر، به نظر می‌رسد عمده مکتبان، تنها معلمان ساده محسوب می‌شده‌اند که آگاهی اندکی از فنون علم حدیث و دیگر دانشهای دینی داشته‌اند؛ باینحال، گاه چهره‌هایی نیز همچون جعفر بن عون در میانشان پیدا می‌شده‌اند که محدثی برجسته همچون احمد بن حنبل، همگان را به درک محضرشان می‌خوانده است (احمد، ۵/ ۷۲-۷۳).

نتیجه

این مطالعه نشان داد که هر چند مورخان کهن احساس ضرورت نکرده‌اند که در باره صنفی همچون مکتبان، اطلاعات گسترده‌ای را ضبط و دسته‌بندی کنند؛ یا تبیینی از نحوه زندگی شغلی آنها ارائه نمایند، می‌توان با کاربرد روشهای تحلیل حدیث، بخشی از داده‌های لازم برای شناسایی بیشتر این صنف را حاصل نمود. افزون بر داده‌های مندرج در کتب رجال، حجم قابل توجهی از آگاهیها در باره یک راوی را می‌توان از

روایاتی که وی به نقلش کوشیده است، و زنجیره اسناد روایت، که حاکی از روابط استاد و شاگردی با اوست، بازشناخت. بر این پایه، می‌توان از این روش برای بازشناسی بسیاری از مشاغل دیگر بهره جست؛ مشاغلی همچون وعظ، قصه‌گویی، وراقی، و...، که بسیاری از مشغولان بدان، به نقل حدیث نیز پرداخته‌اند و سوابقی از حیات و آراء و دغدغه‌ها و جایگاه علمی‌شان در کتب مختلف حدیث و علوم حدیث برجای مانده است.

منابع

- ۱- آلبانی، محمد، *إرواء الغلیل*، بیروت، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م؛
- ۲- ابن ابی حاتم، *الجرح والتعديل*، بیروت، ۱۳۷۱ق/ ۱۹۵۲م؛
- ۳- ابن ابی یعلی، محمد، *طبقات الحنابلة*، به کوشش محمد حامد فقی، بیروت، ۱۳۷۱ق؛
- ۴- ابن اثیر، علی بن محمد، *اسد الغابة*، قاهره، ۱۲۸۰ق؛
- ۵- ابن اثیر، علی بن محمد، *الکامل*، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ق/ ۱۹۶۶م؛
- ۶- ابن بابویه، محمد بن علی، *الامالی*، قم، بعثت، ۱۴۱۷ق؛
- ۷- همو، *کمال الدین*، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ق؛
- ۸- همو، *معانی الاخبار*، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ش؛
- ۹- ابن بشکوال، خلف، *الصلة*، پایگاه اینترنتی الوراق؛
- ۱۰- ابن جزری، محمد، *غایة النهایة*، پایگاه اینترنتی الوراق؛
- ۱۱- ابن حبان، محمد، *الثقات*، به کوشش شرف الدین احمد، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۳ق؛
- ۱۲- همو، *المجروحین*، به کوشش محمود ابراهیم زاید، مکه، دار الباز؛
- ۱۳- همو، *الصحيح*، به ترتیب ابن بلبان، به کوشش شعیب ارتنوط، بیروت، ۱۴۱۴ق؛
- ۱۴- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *تهذیب التهذیب*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۴ق؛
- ۱۵- همو، *مقدمة فتح الباری*، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، ۱۳۷۹ق؛
- ۱۶- همو، *لسان المیزان*، بیروت، ۱۳۹۰ق/ ۱۹۷۱م؛
- ۱۷- ابن خالویه، حسین، *الحجة*، به کوشش عبد العال مکرّم، بیروت، ۱۴۰۱ق؛
- ۱۸- ابن رستم، محمد، *المسترشد*، به کوشش احمد محمودی، کوشانپور، ۱۴۱۵ق؛

- ١٩- ابن سعد، محمد، *الطبقات الكبير*، بيروت، دار صادر؛
- ٢٠- ابن شاهين، عمر، *اسماء الثقات*، به كوشش صبحی سامرايی، تونس، ١٤٠٤ق؛
- ٢١- همو، *ناسخ الحديث و منسوخه*، به كوشش سمير زهيري، زرقاء، ١٤٠٨ق؛
- ٢٢- ابن صلاح، عثمان، *المقدمه*، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٦ق / ١٩٩٥م؛
- ٢٣- ابن عبدالبر، يوسف، *الاستذكار*، به كوشش سالم محمد عطا، بيروت، ٢٠٠٠م؛
- ٢٤- ابن عدی، عبدالله، *الكامل*، به كوشش يحيى غزاوي، بيروت، ١٤٠٩ق؛
- ٢٥- ابن عساكر، علي، *تاريخ دمشق*، به كوشش علي شيري، بيروت، ١٤١٥ق؛
- ٢٦- ابن كثير، اسماعيل بن عمر، *التفسير*، بيروت، ١٤١٢ق؛
- ٢٧- ابن ماكولا، علي بن هبة الله، *اكمال الكمال*، بيروت، دار احياء التراث العربي؛
- ٢٨- ابن نديم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، به كوشش رضا تجدد، تهران، ١٣٥٠ش؛
- ٢٩- ابواحمد عسكري، حسن، *تصحيفات المحدثين*، به كوشش محمود مير، قاهره، ١٤٠٢ق؛
- ٣٠- ابوالشيخ اصفهاني، عبدالله، *طبقات المحدثين باصبهان*، به كوشش عبدالغفور عبدالحق حسين بلوشي، بيروت، ١٤١٢ق؛
- ٣١- ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله، *ذكر اخبار اصبهان*، ليدن، ١٩٣٤م؛
- ٣٢- همو، *مسند ابي حنيفة*، به كوشش نظر محمد فاريابي، رياض، ١٤١٥ق؛
- ٣٣- احمد بن حنبل، *المسند*، بيروت، دار صادر؛
- ٣٤- بخاري، محمد، *التاريخ الكبير*، حيدرآباد دكن، ١٣٩٨ق / ١٩٧٨م؛
- ٣٥- همو، *الضعفاء الصغير*، به كوشش محمود زايد، بيروت، دار المعرفه، ١٤٠٦ق؛
- ٣٦- بغدادی، اسماعيل پاشا، *هدية العارفين*، استانبول، المطبعة البهيه، ١٩٥١م؛
- ٣٧- پاكچي، احمد، «ابن بابويه»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامي*، جلد ٣، تهران،

۱۳۶۹ش؛

- ۳۸- همو، «گونه‌شناسی نامهای کنیه‌سان برای مطالعه رجال حدیث»، مقالات و بررسیها، زمستان ۱۳۸۲ش، شماره ۷۴، دفتر اول؛
- ۳۹- همو، مکاتب فقه امامی ایران پس از شیخ طوسی تا یابگیری مکتب حله، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۵ش؛
- ۴۰- ثعلبی، احمد، التفسیر، به کوشش ابومحمد بن عاشور، بیروت، ۱۴۲۲ق؛
- ۴۱- جاحظ، عمرو، البیان والتبیین، به کوشش علی ابوملحم، بیروت، ۲۰۰۲م؛
- ۴۲- خطیب بغدادی، احمد، تاریخ بغداد، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۱۷ق؛
- ۴۳- همو، الکفایة، به کوشش احمد عمر هاشم، بیروت، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م؛
- ۴۴- خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، نجف، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۲م؛
- ۴۵- ذهبی، محمد، تاریخ الاسلام، به کوشش عمر تدمری، بیروت، ۱۴۰۷ق؛
- ۴۶- همو، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب ارنؤوط، بیروت، ۱۴۱۳ق؛
- ۴۷- همو، معرفة القراء الکبار، به کوشش بشار عواد معروف، بیروت، ۱۴۰۴ق؛
- ۴۸- زیلعی، عبدالله، تخریج الاحادیث و الآثار، به کوشش عبدالله بن عبدالرحمان سعد، دار ابن خزیمه، ۱۴۱۴ق؛
- ۴۹- همو، نصب الراية، قاهره، ۱۴۱۵ق؛
- ۵۰- سبط ابن عجمی، ابراهیم، التبیین، به کوشش یحیی شفیق، بیروت، ۱۴۰۶ق؛
- ۵۱- سمعانی، عبدالکریم، الانساب، به کوشش عبدالله عمر بارودی، بیروت، ۱۴۰۸ق؛
- ۵۲- سهمی، حمزة، تاریخ جرجان، به کوشش محمد عبدالمعید خان، بیروت، ۱۴۰۱ق؛
- ۵۳- سیوطی، عبدالرحمان، التطریف، به کوشش علی بواب، عمان، ۱۴۰۹ق؛
- ۵۴- شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۹ق؛

- ۵۵- طبرانی، سلیمان، *طرق حدیث من کذب علی*، به کوشش علی حسن، عمان، ۱۴۱۰ق؛
- ۵۶- طبری، محمد، *تاریخ الامم و الملوک*، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م؛
- ۵۷- عقیلی، محمد، *الضعفاء*، به کوشش عبدالمعطی امین قلجی، بیروت، ۱۴۰۴ق؛
- ۵۸- غفاری صفت، علی اکبر، *دراسات فی علم الدراية*، تهران، ۱۳۶۹ش؛
- ۵۹- قاضی قضاعی، محمد، *مسند الشهاب*، به کوشش حمدی سلفی، بیروت، ۱۴۰۷ق؛
- ۶۰- کرامتی، یونس، «تعلیم و تربیت»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد ۱۵، تهران، ۱۳۸۷ش؛
- ۶۱- محاملی، حسین، *الامالی*، روایت ابن یحیی بیع، به کوشش ابراهیم قیسی، عمان، ۱۴۱۲ق؛
- ۶۲- مزی، یوسف، *تهذیب الکمال*، به کوشش بشار عواد معروف، بیروت، ۱۴۰۰ق؛
- ۶۳- مفید، محمد، *الارشاد*، قم، ۱۴۱۳ق؛
- ۶۴- مهروش، فرهنگ، «دفاع از اصالت ادعیه اهل بیت (ع): مطالعه موردی دعای عرفه»، *حدیث پژوهی*، شماره ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۲ش؛
- ۶۵- همو، «بایسته‌های پژوهش در زندگی و فقه ابان بن تغلب»، *صحیفه مبین*، شماره ۴۷، بهار و تابستان ۱۳۸۹ش؛
- ۶۶- همو، *سنجش میزان کارآیی داده‌های رجالی در بازشناسی آثار بازمانده از معلمان دوره‌های ابتدایی سده‌های نخست اسلامی*، طرح ارائه شده به دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد آزادشهر، ۱۳۹۰ش؛
- ۶۷- همو، «محمد بن احمد شیبانی، محدثی ناشناخته از مکتب ری در نسل مشایخ ابن

بابویه»، حدیث پژوهی، سال اول، شماره دو، پاییز و زمستان ۱۳۸۸ش؛

۶۸- همو، «مشيخة ابان بن تغلب در طبقة صحابه و تابعين»، حدیث پژوهی، سال

سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۰ش؛

۶۹- نمازی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، تهران، ۱۴۱۲ق؛

- 70- Giliot, C., "abaqāt," *Encyclopedia of Islam*, Leiden, Brill, vol. X;
- 71- Harder, Kelsie B., *Names and Their Varieties: A Collection of Essays in Onomastics*, Lanham, MD: University Press of America, 1986;
- 72- Juynboll, G. H. A., "Mustamlī," *Encyclopaedia of Islam*, New edition, Leiden, Brill, 1999, vol. VII;
- 73- Weisweiler, M., "Das Amt des Mustamlī in der arabischen Wissenschaft," *Oriens*, 1951, vol. IV;
- 74- Wensinck, A.J., "Kunya," *Encyclopedia of Islam*, New edition, Leiden, Brill, 1999, vol. V.